



دَسْنَامَه

وسؤالات تشریحی

مروری بر قواعد عربی دهم و یازدهم

معرفی سه نوع کلمه

کلمه در عربی سه نوع است:

• اسم

• فعل

• حرف

- ۱ اسم: کلمه‌ای است که برای نامیدن (اشخاص، اشیاء و ...) از آن استفاده می‌شود، مانند: الكتاب، القلم، المدرسة و ...
- ۲ فعل: کلمه‌ای است که برانجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته، حال و یا آینده دلالت دارد؛ مانند: ذَهَبَ (رفت)، يَذْهَبُ (می‌رود)، سيَذْهَبُ (خواهد رفت)
- ۳ حرف: کلمه‌ای است که به خودی خود، مفهوم مستقل و کاملی ندارد، به عبارت دیگر هر کلمه‌ای که نه اسم باشد و نه فعل، حرف محسوب می‌شود؛ مانند: مِن (از)، فِي (در)، إِلَى (به)، بِه (به سوی)

نشانه‌های شناخت اسم

- ۱ هر کلمه‌ای که «ال» داشته باشد؛ مانند: المعلم، التلميذ، القلم و ...
- ۲ هر کلمه‌ای که تنوین (مُ، مٌ، لٌ) داشته باشد؛ مانند: معلمٌ، تلميذاً، قلمٌ و ...
- ۳ هر کلمه‌ای که مضاف (اضافه شده) باشد؛ مانند: معلم المدرسة، كتابه و ...
- ۴ هر کلمه‌ای که آخر آن تاء گرد «ة» باشد؛ مانند: مدرسة، تلميذة و ...
- ۵ هر کلمه‌ای که پس از حروف جر (من، إلى، في و ...) بیاید؛ مانند: من المدرسة، إلى البيت و ...

اسم از نظر جنس

- ۱ مذکر: اسمی است که بر جنس «نر» دلالت دارد؛ مانند: محمد، محمود، الديك (خروس) و الثور (گاو نر).
 - ۲ مؤنث: اسمی است که بر جنس «ماده» دلالت دارد؛ مانند: خديجة، فاطمة، الدجاجة (مرغ)، البقرة (گاو ماده).
- هر اسمی در عربی یا مذکر است یا مؤنث.
 - علامت اصلی اسم مؤنث «ة» است؛ مانند: طالبة، تلميذة، اما مذکر نشانه ندارد؛ مانند: طالب، تلميذ.
 - اسم‌هایی مانند جَزِيْرَة و شَجَرَة چون علامت «ة» دارند، مؤنث به شمار می‌آیند.

اسم از نظر عدد (تعداد)

- ۱ مفرد: اسمی است که بر یک شخص یا یک چیز دلالت می‌کند؛ مانند: التلميذ، المعلم، المدرسة و ...
 - ۲ مثنی: اسمی است که بر دو شخص یا دو چیز دلالت می‌کند و دو علامت دارد:
- «ان»: طالبان، معلمان، معلمتان
 - «كَيْن»: طالبَيْن، معلمَيْن، معلمَتَيْن

۳ جمع: اسمی است که بر بیش از دو شخص یا دو چیز دلالت می‌کند و تقسیم می‌شود به:

- الف) «جمع مذکر سالم»: که با افزودن «وَنَ» یا «یَنَ» به انتهای اسم مذکر ساخته می‌شود؛ مانند: معلّم + «وَنَ» یا «یَنَ» ← معلّمون، معلّمین.
 ب) «جمع مؤنث سالم»: که با افزودن «ات» به انتهای اسم مؤنث (البته پس از حذف «ة») ساخته می‌شود؛ مانند: معلّمة + ات ← معلّمات.
 ج) «جمع مکشّر»: یعنی «شکسته» که در آن شکل مفرد کلمه تغییر می‌کند و به عبارتی در هم می‌شکند؛ مانند: حدیقة ← حدائق؛ مفتاح ← مفاتيح؛ طفّل ← أطفال؛ عبّرة ← عبّر.

اسم اشاره

به اسمی که به وسیله آن به شخص، حیوان و شیء مورد نظر اشاره می‌کنیم، اسم اشاره گفته می‌شود و عبارت است از:

- «هذا» اسم اشاره برای مفرد مذکر
 - «هذه» اسم اشاره برای مفرد مؤنث
 - «ذلك» اسم اشاره برای مفرد مذکر
 - «تلك» اسم اشاره برای مفرد مؤنث
 - «هذان» اسم اشاره برای مثنای مذکر
 - «هاتان» اسم اشاره برای مثنای مؤنث
 - «هؤلاء» اسم اشاره برای جمع مذکر و مؤنث به معنای «این‌ها» برای اشاره به نزدیک (قریب)
 - «اولئك» اسم اشاره برای جمع مذکر و مؤنث به معنای «آن‌ها» برای اشاره به دور (بعید)
- به عبارت دیگر «هذا، هذه، هذان، هاتان و هؤلاء» اسم اشاره به نزدیک (قریب) و «ذلك، تلك و اولئك» اسم اشاره به دور (بعید) محسوب می‌شوند.

انواع فعل از نظر زمان

- ۱ ماضی (ماضی): فعلی است که بر زمان گذشته دلالت دارد؛ مانند: ذهبْتُ: رفتم.
 - ۲ مضارع: فعلی است که بر زمان حال و آینده دلالت می‌کند؛ مانند: أذهبُ: می‌روم.
 - ۳ مستقبل (آینده): فعلی است که بر زمان آینده دلالت می‌کند و با افزودن «سَ» یا «سوف» بر سر فعل مضارع ساخته می‌شود؛ مانند: سأذهبُ، سوف أذهبُ: خواهم رفت.
- اگر بر سر فعل‌های ماضی یکی از حروف «أتین» یا به عبارتی دیگر همان «أ، تَ، یَ، نَ» بیاید به فعل مضارع تبدیل می‌شود؛ مانند: ذَهَبَ ← أذهبُ، تذهبُ، یذهبُ، نذهبُ

نکته

در دستور زبان فارسی، فعل‌ها در ۶ شکل می‌آیند:

- ۱ اوّل شخص مفرد ← من رفتم.
- ۲ دوم شخص مفرد ← تو رفتی.
- ۳ سوم شخص مفرد ← او رفت.
- ۴ اوّل شخص جمع ← ما رفتیم.
- ۵ دوم شخص جمع ← شما رفتید.
- ۶ سوم شخص جمع ← ایشان (آن‌ها) رفتند.

اما در زبان عربی، فعل‌ها در ۱۴ شکل (صیغه) می‌آیند که در جدول زیر تمامی آن‌ها را مرور خواهیم کرد.

ضمیر فارسی	ضمیر عربی	فعل ماضی	ترجمه	فعل مضارع	ترجمه	اسم صیغه‌ها
من	أنا	ذَهَبْتُ	من رفتم	أذهبُ	من می‌روم	اوّل شخص مفرد
تو	أنتَ	ذَهَبْتَ	تو [یک مرد] رفتی	تذهبُ	تو [یک مرد] می‌روی	دوم شخص مفرد مذکر
	أنتِ	ذَهَبْتِ	تو [یک زن] رفتی	تذهبینَ	تو [یک زن] می‌روی	دوم شخص مفرد مؤنث
او	هو	ذَهَبَ	او [یک مرد] رفت	یذهبُ	او [یک مرد] می‌رود	سوم شخص مفرد مذکر
	هي	ذَهَبَتْ	او [یک زن] رفت	تذهبُ	او [یک زن] می‌رود	سوم شخص مفرد مؤنث

اسم صیغه‌ها	ترجمه	فعل مضارع	ترجمه	فعل ماضی	ضمیر عربی	ضمیر فارسی
اول شخص جمع	ما می‌رویم	نَذْهَبُ	ما رفتیم	دَهَبْنَا	نَحْنُ	ما
دوم شخص جمع (۲ مذکر)	شما [دو مرد] می‌روید	تَذْهَبَانِ	شما [دو مرد] رفتید	دَهَبْتُمَا	أَنْتُمَا	شما
دوم شخص جمع (۲ مؤنث)	شما [دو زن] می‌روید	تَذْهَبَانِ	شما [دو زن] رفتید	دَهَبْتُمَا	أَنْتُمَا	
دوم شخص جمع (۳ مذکر و بیشتر)	شما [چند مرد] می‌روید	تَذْهَبُونَ	شما [چند مرد] رفتید	دَهَبْتُمْ	أَنْتُمْ	
دوم شخص جمع (۳ مؤنث و بیشتر)	شما [چند زن] می‌روید	تَذْهَبْنَ	شما [چند زن] رفتید	دَهَبْتُنَّ	أَنْتُنَّ	ایشان (آن‌ها)
سوم شخص جمع (۲ مذکر)	آن‌ها [دو مرد] می‌روند	يَذْهَبَانِ	آن‌ها [دو مرد] رفتند	ذَهَبَا	هُمَا	
سوم شخص جمع (۲ مؤنث)	آن‌ها [دو زن] می‌روند	تَذْهَبَانِ	آن‌ها [دو زن] رفتند	ذَهَبَتَا	هُمَا	
سوم شخص جمع (۳ مذکر و بیشتر)	آن‌ها [چند مرد] می‌روند	يَذْهَبُونَ	آن‌ها [چند مرد] رفتند	ذَهَبُوا	هُمْ	
سوم شخص جمع (۳ مؤنث و بیشتر)	آن‌ها [چند زن] می‌روند	يَذْهَبْنَ	آن‌ها [چند زن] رفتند	ذَهَبْنَ	هُنَّ	

فعل نفی

فعل ماضی با «ما» و فعل مضارع با «لا» منفی می‌شود؛ مانند:

- دَهَبْتُ (رفتیم) ← ما دَهَبْتُ (نرفتیم)
- أَذْهَبُ (می‌روم) ← لا أَذْهَبُ (نمی‌روم)

فعل امر

برای امر کردن یا بیان هر فعلی به صورت دستوری از این فعل استفاده می‌شود؛ مانند:

- تَفَعَّلْ (انجام می‌دهی) ← اِفْعَلْ (انجام بده)
- تَفَعَّلِينَ (انجام می‌دهی) ← اِفْعَلِي (انجام بده)

فعل نهی

برای نهی کردن یا بازداشتن از انجام هر فعلی از فعل نهی استفاده می‌شود؛ مانند:

- تَفَعَّلْ (انجام می‌دهی) ← لا تَفَعَّلْ (انجام نده)
- تَفَعَّلِينَ (انجام می‌دهی) ← لا تَفَعَّلِي (انجام نده)

فعل ماضی استمراری نشان‌دهنده کاری است که در گذشته چند بار تکرار شده است و از ترکیب «کان» + فعل مضارع ساخته می‌شود؛ مانند:

- كَانُوا يَكْتُبُ (می‌نوشتند)
- كَانُوا يَذْهَبُونَ (می‌رفتند)
- كَانُوا يَفْعَلُونَ (انجام می‌دادند)

ضمیر

کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و از تکرار مجدد آن جلوگیری می‌کند؛ مانند: هو، هی، أنا، أنت، أنت، نحن و ...

توجه

در مبحث قواعد ضمیر، آن چه اهمیت بسیاری دارد مطابقت ضمیر با کلمات موجود در جمله است؛ مثلاً اگر ضمیر «أنا» در جمله وجود داشته باشد قطعاً فعل نیز باید از صیغه اول شخص مفرد باشد. به چند مثال در این زمینه توجه کنید:

• أَنْتِ تَجْلِسْنَ
دوم شخص دوم شخص
جمع مؤنث جمع مؤنث

• أَنْتَ تَذْهَبُ
دوم شخص دوم شخص
مفرد مذکر مفرد مذکر

• هُنَّ حَرَجْنَ
سوم شخص سوم شخص
جمع مؤنث جمع مؤنث

• أَنَا ضَرَبْتُ
اول شخص اول شخص
مفرد مفرد

کلمات پرسشی (استفهامی)

کلمات پرسشی در ابتدای جمله می‌آیند و پرسشی را مطرح می‌کنند که در جدول ذیل تمامی کلمات پرسشی مورد نیاز، با ترجمه و مثال و شیوه پاسخ‌گویی برای هر یک گرد آمده است.

کلمه پرسشی	ترجمه	مثال	ترجمه مثال	شیوه پاسخ‌گویی
هَلْ / أ	آیا	هَلْ / أَ هَذِهِ شَجَرَةٌ الْعِنَبِ؟	آیا این درخت انگور است؟	از «نَعَمْ» یا «لا» استفاده می‌کنیم.
مَنْ	چه کسی؟	مَنْ هُوَ؟	او چه کسی است؟ (کیست؟)	نام شخص می‌آید.
مَا	چه چیز؟	مَا هَذَا؟	این چه چیزی است؟ (چیست؟)	نام شیء می‌آید.
لِمَنْ	مال چه کسی؟	لِمَنْ هَذِهِ الْحَقِيبَةُ؟	این کیف مال چه کسی است؟	از «لِ» و نام صاحب آن وسیله استفاده می‌کنیم.
أَيْنَ	کجا؟	أَيْنَ الْوَالِدُ؟	پسر کجاست؟	از «فَوْق»، «تحت»، «آمام»، «خَلْف»، «وَرَاء»، «جَنْب»، «عند»، «حَوْل»، «بَيْن»، «فِي»، «عَلَى»، «عَلَى الْيَمِينِ»، «عَلَى الْيَسَارِ»، «هُنَا»، «هَنَّا»، استفاده می‌کنیم.
مِنْ أَيْنَ	از کجا، اهل کجا؟	مِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟	تو کجایی هستی؟	۱. «مِنْ» + اسم شهر یا کشور: مِنْ مِصر ۲. اسم شهر یا کشور + «يَ»: مِصرِي
كَمْ	چند؟	كَمْ كِتَابًا هُنَا؟	چند کتاب این جاست؟	عدد می‌آید.
كَيْفَ	چطور، چگونه؟	كَيْفَ حَالُكَ؟	حالت چطور است؟	از «بِ» + کلمه بیانگر حالت استفاده می‌کنیم: بِخَيْرٍ.
مَاذَا	چه چیز؟	مَاذَا فِي يَدِكَ؟	در دستت چه چیزی است؟ (چیست؟)	نام شیء می‌آید.
لِمَاذَا	برای چه؟ چرا؟	لِمَاذَا اشْتَرَيْتَ؟	چرا خریدی؟	از «لِ»: «لِ» یا «لِأَنَّ»: «لِ» برای این که» استفاده می‌کنیم؛ مانند: لِلْهِدِيَةِ.
مَتَى	کی، چه وقت؟	مَتَى وَصَلْتُمْ؟	کی رسیدید؟	از «الْيَوْمَ»، «أَمْسَ»، «غَدَ»، «صَبَاحَ»، «عَصْرَ»، «لَيْلَ»، «قَبْلَ»، «بَعْدَ» استفاده می‌کنیم.

اعداد

اعداد عربی همانند فارسی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

① اعداد اصلی: که در فارسی به این صورت شمرده می‌شوند:

یک	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نه	ده	یازده	دوازده
----	----	----	------	-----	----	-----	-----	----	----	-------	--------

و معادل آن‌ها در عربی عبارت است از:

واحد	إِثْنَانِ	ثَلَاثَةٌ	أَرْبَعَةٌ	خَمْسَةٌ	سِتَّةٌ	سَبْعَةٌ	ثَمَانِيَةٌ	تِسْعَةٌ	عَشْرَةٌ	أَحَدَ عَشَرَ	إِثْنَا عَشَرَ
------	-----------	-----------	------------	----------	---------	----------	-------------	----------	----------	---------------	----------------

② اعداد ترتیبی: که در فارسی به این صورت شمرده می‌شوند:

اول (اولین)	دوم (دومین)	سوم (سومین)	چهارم (چهارمین)	پنجم (پنجمین)	ششم (ششمین)
هفتم (هفتمین)	هشتم (هشتمین)	نهم (نهمین)	دهم (دهمین)	یازدهم (یازدهمین)	دوازدهم (دوازدهمین)

و معادل آن‌ها در عربی عبارت است از:

مَدْرُورٌ	الأوَّلُ	الثَّانِي	الثَّالِثُ	الرَّابِعُ	الخَامِسُ	السَّادِسُ	السَّابِعُ	الثَّامِنُ	التَّاسِعُ	العَاشِرُ	الحَادِي عَشَرَ	الثَّانِي عَشَرَ
مَوْثُوثٌ	الأوَّلِي	الثَّانِيَّةُ	الثَّالِثَةُ	الرَّابِعَةُ	الخَامِسَةُ	السَّادِسَةُ	السَّابِعَةُ	الثَّامِنَةُ	التَّاسِعَةُ	العَاشِرَةُ	الحَادِيَّةُ عَشْرَةٌ	الثَّانِيَّةُ عَشْرَةٌ

ساعت شماری (ساعت خوانی)

پس از یادگیری اعداد ترتیبی حال نوبت آن است که خواندن ساعت را نیز بیاموزیم و در این قسمت ذکر چند نکته الزامی است:

- ۱) برای ساعت کامل از کلمه «تماماً» استفاده می‌کنیم؛ مثلاً ساعت «یک» می‌شود: الواحدة تماماً.
- ۲) برای ساعت کامل به اضافه نیم از کلمه «النصف» استفاده می‌کنیم؛ مثلاً ساعت «یک و نیم» می‌شود: الواحدة و النصف.
- ۳) برای ساعت کامل به اضافه ربع از کلمه «الرُّبْع» استفاده می‌کنیم؛ مثلاً ساعت «یک و ربع» می‌شود: الواحدة و الرُّبْع.
- ۴) برای یک ربع مانده به ساعت کامل از کلمه «إلا» استفاده می‌کنیم؛ مثلاً ساعت «یک ربع مانده به یک» می‌شود: الواحدة إلا رُبْعاً.

وزن و حروف اصلی

بسیاری از کلمه‌ها در عربی سه حرف اصلی دارند؛ مانند:

«حاکم، محکوم، حُكْمَة، مُحَاكَمَة، حُكُومَة، أَحْکَام» ← سه حرف اصلی آن‌ها «ح ک م» است.

«عالِم، معلوم، عَلِيم، تَعْلِيم، أَعْلَم، عُلُوم، إِعْلَام» ← سه حرف اصلی آن‌ها «ع ل م» است.

به این سه حرف که در کلمات تکرار شده‌اند «حروف اصلی» یا «ریشه» کلمه می‌گویند.

حروف زائد

حروفی که به همراه حروف اصلی می‌آیند «حروف زائد» نامیده می‌شوند. این حروف معنای جدیدی به کلمه می‌دهند.

حروف اصلی کلمه‌ها به ترتیب با سه حرف «ف ع ل» سنجیده می‌شوند.

مُجَالَسَة	مُ	ج	ا	ل	س	ة
مُفَاعَلَة	مُ	ف	ا	ع	ل	ة

↑ ↑ ↑
سه حرف اصلی

وزن کلمات

بیشتر کلمات در زبان عربی وزن دارند؛ مانند:

وزن	فاعل	مفعول
کلمات	ناصر، کاتب، قاتل، عابد، ظالم، عارف، ضارب	مَنْصُور، مَكْتُوب، مَقْتُول، مَعْبُود، مَظْلُوم، مَعْرُوف، مَضْرُوب

اسم‌های مهم

اسم‌هایی که حتماً باید حفظ باشید:

اسم روزهای هفته به عربی

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنج‌شنبه	جمعه
السَّبْت	الأحد	الاثنين	الثلاثاء	الأربعاء	الخميس	الجمعة

اسم فصل‌ها به عربی

بهار	تابستان	پاییز	زمستان
الرَّبِيع	الصَّيْف	الحَرِيف	الشِّتَاء

اسم رنگ‌ها به عربی

سفید	سیاه	آبی	قرمز	سبز	زرد
أَبْيَض	أَسْوَد	أَزْرَق	أَحْمَر	أَخْضَر	أَصْفَر

اعداد از یک تا صد

تاکنون با اعداد ۱ تا ۱۲ اصلی و ترتیبی آشنا شده‌ایم؛ حال می‌خواهیم با این دو نوع اعداد از ۱ تا ۱۰۰ آشنا شویم. به همین علت، لازم است که الفاظ عربی «یک» تا «بیست» و «یکم» تا «بیستم» و هم‌چنین الفاظ «عقود» یعنی «ده، بیست، سی، چهل، ؛ صد» را همانند فارسی یاد بگیریم.

دهگان (عقود)	اعداد ترتیبی (یکم تا بیستم)		اعداد اصلی (یک تا بیست)	
---	الحادی عَشْرَ (یازدهم)	الأوّل (یکم)	أحدَ عَشْرَ (یازده)	واحد (یک)
عِشْرُونَ (بیست)	الثّانی عَشْرَ (دوازدهم)	الثّانی (دوم)	إثنا عَشْرَ (دوازده)	إثنان (دو)
ثلاثون (سی)	الثّالث عَشْرَ (سیزدهم)	الثّالث (سوم)	ثلاثة عَشْرَ (سیزده)	ثلاثة (سه)
أربعون (چهل)	الرّابع عَشْرَ (چهاردهم)	الرّابع (چهارم)	أربعة عَشْرَ (چهارده)	أربعة (چهار)
خمسون (پنجاه)	الخامس عَشْرَ (پانزدهم)	الخامس (پنجم)	خمسَ عَشْرَ (پانزده)	خمسَ (پنج)
ستون (شصت)	السادس عَشْرَ (شانزدهم)	السادس (ششم)	سبعة عَشْرَ (شانزده)	سبعة (شش)
سبعون (هفتاد)	السّابع عَشْرَ (هفدهم)	السّابع (هفتم)	سبعة عَشْرَ (هفده)	سبعة (هفت)
ثمانون (هشتاد)	الثّامن عَشْرَ (هجدهم)	الثّامن (هشتم)	ثمانية عَشْرَ (هجده)	ثمانية (هشت)
تسعون (نود)	التّاسع عَشْرَ (نوزدهم)	التّاسع (نهم)	تسعة عَشْرَ (نوزده)	تسعة (نه)
---	العشرون (بیستم)	العاشر (دهم)	عشرون (بیست)	عشرون (ده)

چهار عمل اصلی ریاضی

در این قسمت لازم است با چهار عمل اصلی ریاضی (جمع، تفریق، ضرب، تقسیم) آشنا شویم:

- ۱) به جمع یا همان + (به علاوه): «زائد» گفته می‌شود.
- ۲) به تفریق یا همان - (منهای): «ناقص» گفته می‌شود.
- ۳) به ضرب یا همان x (ضرب در): «ضرب فی» یا «فی» گفته می‌شود.
- ۴) به تقسیم یا همان ÷ (تقسیم بر): «تقسیم علی» گفته می‌شود.
- ۵) و نیز به مساوی یا همان = (مساوی است با): «یساوی» گفته می‌شود.

به عنوان مثال:

- $۱۰۰ = ۲۵ + ۷۵$: **خمسَ و سبعون زائدَ خمسَ و عشرين یساوی مئة.** ← هفتاد و پنج به علاوه بیست و پنج مساوی است با صد:
- $۸۰ = ۱۰ - ۹۰$: **تسعون ناقصَ عشرة یساوی ثمانین.** ← نود منهای ده مساوی است با هشتاد:
- $۳۰ = ۳ \times ۱۰$: **عشرون فی ثلاثة یساوی ثلاثین.** ← ده ضرب در سه مساوی است با سی:
- $۴۱ = ۲ \div ۸۲$: **اثنان و ثمانون تقسیم علی اثنین یساوی واحداً و أربعین.** ← هشتاد و دو تقسیم بر دو مساوی است با چهل و یک:

شکل‌های [دیگری از] فعل‌ها

در زبان فارسی به فعل‌هایی مانند «آمد»، «رفت» و «برگشت» سوم شخص مفرد می‌گوییم.

فعل‌ها در زبان عربی بر اساس شکل «سوم شخص مفرد فارسی» به دو گروه تقسیم می‌شوند:

- **گروه اول:** فعل‌هایی که در شکل سوم شخص مفرد ماضی، سه حرف اصلی دارند؛ مانند: **ذَهَبَ، كَتَبَ، خَرَجَ و ...**
- **گروه دوم:** فعل‌هایی که در شکل سوم شخص مفرد ماضی علاوه بر سه حرف اصلی، حروف زائد دارند؛ مانند: **أَخْرَجَ، تَعَلَّمَ، كَاتَبَ و ...**

جدول کامل فعل‌هایی که در سوم شخص مفرد ماضی علاوه بر حروف اصلی، حروف زائد دارند:

اسم باب	ماضی	مضارع	امر	مصدر	تعداد حرف یا حروف زائد
استفعال	مانند: اِشْتَرَجَع: پس گرفت	يَسْتَرْجِعُ: پس می‌گیرد	اِشْتَرْجِعْ: پس بگیر	اِشْتِرْجَاع: پس گرفتن	۳ حرف (ا، س، ت)
	مانند: اِفْتَعَلَ: کار کرد	يَفْتَعُلُ: کار می‌کند	اِفْتَعِلْ: کار کن	اِفْتِعَال: اشتغال: کار کردن	۲ حرف (ا، ت)
انفعال	مانند: اِنْفَتَحَ: باز شد	يُنْفَتِحُ: باز می‌شود	اِنْفَتِحْ: باز شو	اِنْفِعَال: اِنْفِتَاح: باز شدن	۲ حرف (ا، ن)
	مانند: تَخَرَّجَ: دانش آموخته شد	يَتَخَرَّجُ: دانش آموخته می‌شود	تَخَرَّجْ: دانش آموخته شو	تَخْرُجُ: دانش آموخته شدن	۲ حرف (ت و تشدید)
تفاعُل	مانند: تَشَابَهَ: همانند شد	يَتَشَابَهُ: همانند می‌شود	تَشَابَهْ: همانند شو	تَشَابُه: همانند شدن	۲ حرف (ت و ا)
	مانند: فَرَّخَ: شاد کرد	يُفَرِّخُ: شاد می‌کند	فَرِّخْ: شاد کن	تَفْرِيح: شاد کردن	۱ حرف (تشدید)
مُفَاعَلَة	مانند: جَالَسَ: هم نشینی کرد	يُجَالِسُ: هم نشینی می‌کند	جَالِسْ: هم نشینی کن	مُجَالَسَة: هم نشینی کردن	۱ حرف (الف)
	مانند: أُخْرِجَ: بیرون آورد	يُخْرِجُ: بیرون می‌آورد	أَخْرِجْ: بیرون بیاور	إِخْرَاج: بیرون آوردن	۱ حرف (الف)

انواع جمله

۱. جمله فعلیه

جمله‌ای است که با فعل شروع می‌شود؛ مانند:

• يَغْفِرُ اللهُ الدُّنُوبَ. (خداوند گناهان را می‌آمرزد).
فعل فاعل مفعول مفعول فاعل فعل

• ذَهَبَ المُعَلِّمُ. (معلم رفت).
فعل فاعل مفعول فاعل فعل

الگوی جمله فعلیه عربی عبارت است از: فعل + فاعل (و گاهی اوقات + مفعول)
فعل: کلمه‌ای است که برانجام کاری یا داشتن حالتی در گذشته، حال یا آینده دلالت دارد، مانند: «ذَهَبَ» و «يَغْفِرُ» که به ترتیب برگزیده و حال دلالت می‌کنند.
فاعل: انجام‌دهنده کار یا دارنده حالت است؛ مانند: «المُعَلِّمُ» و «الله» در این دو مثال.
مفعول: اسمی است که در زبان عربی معمولاً پس از فاعل می‌آید و کار بر آن انجام می‌شود؛ مانند: «الدُّنُوبَ» در مثال دوم.

۲. جمله اسمیه

گاهی فاعل جمله فعلیه برای تأکید، جلوتر از فعل و در ابتدای جمله می‌آید؛ مانند: «اللهُ يَغْفِرُ الدُّنُوبَ». در این صورت اسم آن از فاعل به مبتدا تغییر می‌کند و چنین جمله‌ای را «جمله اسمیه» می‌نامند.
پس «جمله اسمیه» جمله‌ای است که با اسم شروع می‌شود؛ مانند:

• اللهُ يَغْفِرُ الدُّنُوبَ.
مبتدا خبر

الگوی جمله اسمیه در این دو مثال این است: مبتدا (الله) + خبر (يَغْفِرُ و غافِرٌ). به این دو جمله، جمله اسمیه گفته می‌شود چون با اسم شروع شده‌اند.
مبتدا و خبر تقریباً همان نهاد و گزاره در دستور زبان فارسی هستند.
• مبتدا: اسمی است که در ابتدای جمله اسمیه می‌آید و درباره آن، خبری داده می‌شود.
• خبر: بخش دوم جمله اسمیه است و درباره مبتدا، خبر می‌دهد.

فعل مجهول

در زبان فارسی برای مجهول کردن فعل، از مشتقاتِ مصدرِ «شدن» استفاده می‌شود؛ مانند:

- زد ← زده شد
- می‌زند ← زده می‌شود
- دید ← دیده شد
- می‌بیند ← دیده می‌شود

در جمله دارای فعل معلوم، فاعل معلوم است. ولی در جمله دارای فعل مجهول، فاعل ناشناس می‌باشد؛ یعنی حذف شده است.

به عنوان مثال در جمله «نگهبان در را گشود» می‌دانیم فاعل «نگهبان» است؛ ولی در جمله «در گشوده شد» فاعل نامشخص است.

اکنون با فعل مجهول در دستور زبان عربی آشنا می‌شویم.

• غَسَلَ (شست) ← غُسِلَ (شسته شد)

• يَغْسِلُ (می‌شوید) ← يُغْسَلُ (شسته می‌شود)

در دستور زبان عربی هنگام مجهول شدن فعل، حرکت‌های آن تغییر می‌کند؛ به این صورت که اگر فعل ماضی باشد، یک حرف ماقبل آخر کسره می‌گیرد و تمام

حروف متحرک قبل از آن ضمه می‌گیرند و اگر فعل، مضارع باشد، یک حرف ماقبل آخر فتحه می‌گیرد و فقط حرف مضارع (حرف اول) ضمه می‌گیرد؛ مانند:

• كَتَبَ: (نوشت) ← كُتِبَ (نوشته شد).

• يَكْتُبُ (می‌نویسد) ← يُكْتَبُ (نوشته می‌شود).

اسم فاعل و اسم مفعول

در دستور زبان فارسی به اسم فاعل، صفت فاعلی و به اسم مفعول، صفت مفعولی می‌گویند.

اسم فاعل به معنای «انجام‌دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول به معنای «انجام شده» است.

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروه‌اند:

- گروه اول: دقیقاً بر وزن «فاعل» و «مفعول» و از فعل‌هایی ساخته می‌شود که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها سه حرف دارد.

ماضی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	صَانِع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	خَالِق	آفریدگار	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	عَابِد	پرستنده	مُعْبُود	پرستیده شده

- گروه دوم: از فعل‌هایی ساخته می‌شود که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها بیشتر از سه حرف دارد. به این صورت که اسم فاعل و مفعولشان از

فعل مضارع و با حرف «م» شروع می‌شود و یک حرف مانده به آخر در اسم فاعل، کسره و در اسم مفعول، فتحه دارد. (اسم فاعل: مُ... م...،

(اسم مفعول: مُ... م...):

مضارع	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
يُشَاهِدُ	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يُقَلِّدُ	مُقَلِّد	تقلیدکننده	مُقَلَّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	مُرْسِل	فرستنده	مُرْسَل	فرستاده شده
يَنْتَظِرُ	مُنْتَظِر	انتظارکننده	مُنْتَظَر	مورد انتظار
يَتَعَلَّمُ	مُتَعَلِّم	یادگیرنده	مُتَعَلَّم	یاد گرفته شده
يَسْتَخْرِجُ	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَتَهَاجِمُ	مُتَهَاجِم	حمله کننده	-	-
يَنْكَسِرُ	مُنْكَسِر	شکننده	-	-

الزَّرَاعَةُ

۱



عَلَيْكُمْ بِالْعَمَلِ وَالْحَرْثِ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)
دام‌داری و کشاورزی کنید.

واژه‌نامه

بَقَرٌ گاو، گاوها	أَعْلَمُ داناتر، داناترین	آلاف هزاران «مفرد: أَلْف / مِائَتُ الأَلْفِ: صدها هزار»
تَخَلَّقُ خلق می‌کند، به وجود می‌آورد	أَعْلَى گران‌تر، گران‌ترین	آلة ابزار «جمع: آلات»
تَرْبِيَةُ المَوَاشِي دام‌داری «مواشی جمع ماشیة: چارپایانی مانند گاو، گوسفند و شتر»	أَفْضَلُ برتر، برترین	أَثْقَلُ سنگین‌تر، سنگین‌ترین «ثَقِيلُ: سنگین»
تَضَنُّعٌ ساخته می‌شود	أَكْبَرُ بزرگ‌ترها «مفرد: أَكْبَرُ»	أَحَبُّ دوست‌داشتنی‌تر، دوست‌داشتنی‌ترین
جَادِلٌ بحث‌کن	أَلْبَانُ شیری (مُنْتَجَاتُ الألبان: فرآورده‌های شیری «مفرد: لَبَنُ شِيرٍ»)	أَرْخَصُ ارزان‌تر، ارزان‌ترین
جَمَالُ شتران «مفرد: جَمَلٌ»	أَنْشَأَ به وجود آورد «أَنْشَأْتُ: شما را به وجود آورد»	إِسْتَعْمَرَ طلب آبادی کرد «إِسْتَعْمَرْتُ: طلب آباد کردن آن را از شما خواست»
خَزَتْ کاشتن، شخم زدن، کشاورزی	أَنْفَعُ سودمندتر، سودمندترین	أَشْوَأُ زشت‌تر، زشت‌ترین
خَصَادٌ درو، برداشت	بَائِعٌ فروشنده «بَائِعُ المَلَابِسِ: لباس‌فروش»	أَشْجَعُ شجاع‌تر، شجاع‌ترین
خُصُولُ عَلِيٍّ به دست آوردن (خَصَلَ عَلِيٌّ: به دست آورد)	بِضَائِعُ کالاها «مفرد: بِيضَاعَةٌ»	أَصَاغِرُ کوچک‌ترها «مفرد: أَصْغَرُ»
خَضَارَاتٌ تمدن‌ها «مفرد: خَضَارَةٌ»	بَطَاطِيسٌ سیب‌زمینی	أَطْيَبُ پاک‌تر، پاک‌ترین
جَوَارٌ گف‌وگو، مکالمه	بِطَاقَةٌ بلیت	أَعْدَلُ عادل‌تر، عادل‌ترین

قَمِيسُ الرَّجَالِي پیراهن مردانه	صِنَاعِيَّةٌ صِنْعِيَّةٌ صنعتی	حَيَاةٌ زَنْدَگِی (حِیَاةِنَا: زَنْدَگِی مَان)
لُحُومٌ گوشت‌ها، انواع گوشت «مفرد: لَحْمٌ»	صُوفٌ پشم	دَخْلٌ درآمد
مَاعِزٌ بُرُ ماعز بُرُ	صَلَّ گمراه شد	دَوْرٌ نقش
مُدُنٌ شهرها «مفرد: مَدِينَةٌ»	عَلَيْكُمْ شما باید، واجب است بر شما ...	زُرٌّ برنج
مَصْدَرٌ منبع «جمع: مَصَادِرٌ»	غَالِيَةٌ گران	رَضِيٌّ راضی شد (مَنْ رَضِيَ: هر کس راضی شود)
مَظَاهِرٌ نشانه‌ها، پدیده‌ها «مفرد: مَظْهَرٌ»	غِذَاءٌ غذا، خوراک	رِئِيسِيٌّ اصلی
مُتَنَجِّاتٌ محصولات، فرآورده‌ها	عَلَبٌ غلبه کرد (مَنْ عَلَبَ: هر کس غلبه کند)	زِرَاعَةٌ، زُرْعٌ کشاورزی، کاشتن (زَرَعٌ: کاشت)
مِيزَانٌ ترازو (ترازوی کار)	عَنَمٌ گوسفندان، گوسفندداری	سِغْرٌ قیمت «جمع: أَشْعَارٌ»
نِعْمٌ چه خوب ... است.	فُرْصَةٌ فرصت‌ها «مفرد: فُرْصَةٌ»	سَكَانٌ ساکنان «مفرد: سَاكِنٌ»
نَوَعِيَّاتٌ جنس‌ها «مفرد: نَوْعِيَّةٌ»	فُسَاتِينٌ لباس‌های زنانه «مفرد: فُسْتَانٌ»	سُوقٌ بازار
يُعْرِفُ شناخته می‌شود	قَرْيَةٌ روستا	شَاةٌ گوسفند
يَعْفُو می‌بخشد	قَمَحٌ گندم	شَوْنَدَرٌ چغندر

مترادف

مُتَنَجِّاتٌ = مَحَاصِلٌ محصولات	شَاةٌ = عَنَمٌ گوسفند	حَزْبٌ = زِرَاعَةٌ = زُرْعٌ کشاورزی
	سِغْرٌ = قِيَمَةٌ قیمت	غِذَاءٌ = طَعَامٌ خوراک

متضاد

أَزْدَلٌ پست‌تر ≠ أَفْضَلٌ برتر	أَصْغَرٌ کوچک‌تر ≠ أَكْبَرٌ بزرگ‌تر	أَرْحَصٌ ارزان‌تر ≠ أَعْلَى گران‌تر
أَرَاذِلٌ پست‌ترها ≠ أَفْضَلٌ برترها	أَصَاغِرٌ کوچک‌ترها ≠ أَكْبَارٌ بزرگ‌ترها	رَخِيصٌ ارزان ≠ غَالِيٌ گران

جمع مکسر و مفرد آن

عِبَادٌ عِبْدٌ بنده	مُدُنٌ مَدِينَةٌ شهر	فُرُصٌ فُرْصَةٌ فرصت
أَعْمَالٌ عَمَلٌ کار	مَصَادِرٌ مَصْدَرٌ منبع	أَشْخَاصٌ شَخْصٌ شخص
مَظَاهِرٌ مَظْهَرٌ نشانه	مَلَابِسٌ مَلْبَسٌ لباس	مَوَاشِيٌ مَاشِيَةٌ چارپا
أَشْيَاءٌ شَيْءٌ چیز	أَشْعَارٌ سِغْرٌ قیمت	أَلْبَانٌ لَبَنٌ شیر
بَضَائِعٌ بَضَاعَةٌ کالا	فُسَاتِينٌ فُسْتَانٌ لباس زنانه	لُحُومٌ لَحْمٌ گوشت
مَحَاصِلٌ مَحْصُولٌ فرآورده	أَرَاذِلٌ أَزْدَلٌ پست‌تر	أَلْفٌ ألف هزار
أَسْمَاءٌ إِسْمٌ نام	أَفْضَلٌ أَفْضَلٌ برتر	سَكَانٌ سَاكِنٌ ساکن
أَحَادِيثٌ حَدِيثٌ حدیث	أَكْبَارٌ أَكْبَرٌ بزرگ‌تر	أَرَاضِيٌ أَرْضٌ زمین
أَشْجَارٌ شَجَرٌ درخت	أَصَاغِرٌ أَصْغَرٌ کوچک‌تر	جِمَالٌ جَمَلٌ شتر

کلمات مشابه و پراهمیت

أَسْوَأُ زشت‌تر < سَوَاءٌ زشتی	جَمَالٌ شتران < جَمَالٌ زیبایی	حَزْبٌ کشاورزی < حِرْصٌ طمع
عَلَّمَ يَدُ دَاد < تَعَلَّمَ يَدُ گِرْفَت	أَلْفٌ هزار < عَلَفٌ علف	زُرْعٌ کشاورزی < زَرَعٌ کشاورزی کرد
	أَعْلَى بلندتر < أَعْلَى گران‌تر	نِعْمٌ چه خوب است < نَعْمٌ بله

الزراعة (کشاورزی)

عبارت: لِلزَّرَاعَةِ دَوْرٌ مُهِمٌّ فِي حَيَاتِنَا. وَهِيَ أَسَاسٌ فِي ظُهُورِ الْحَضَارَاتِ الْقَدِيمَةِ.

ترجمه کلمه به کلمه: برای کشاورزی نقشی مهم در زندگی‌مان است و آن پایه‌ای است در پدید آمدن تمدن‌های قدیمی
ترجمه روان: کشاورزی نقشی مهم در زندگی‌مان دارد. و آن پایه و اساسی در پدید آمدن تمدن‌های گذشته است.

کلمات و ترکیبات مهم: (ل) متصل به (زراعة) به معنای مالکیت است و ترکیب (للزراعة) به صورت «برای کشاورزی ... است» یا «کشاورزی ... دارد» ترجمه می‌شود. / «مهم» صفت برای «دوره» است و چون هر دو کلمه با تنوین آمده‌اند می‌توان این ترکیب را به صورت «نقشی مهم» یا «نقش مهمی» ترجمه کرد. / «الحضارات القديمة» ترکیب وصفی است و به صورت «تمدن‌های گذشته، تمدن‌های قدیمی» ترجمه می‌شود.

عبارت: الزَّرَاعَةُ، مَصْدَرٌ رَيْسِيٌّ لِلْحُصُولِ عَلَى الْغِذَاءِ. الزَّرَاعَةُ، تَخْلُقُ فُرْصَ عَمَلٍ لِكَثِيرٍ مِنَ الْأَشْخَاصِ.

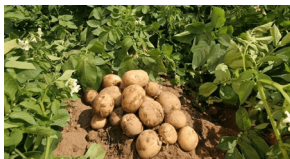
ترجمه کلمه به کلمه: کشاورزی منبعی اصلی است برای به دست آوردن غذا کشاورزی به وجود می‌آورد فرصت‌های کار برای بسیاری از مردم
ترجمه روان: کشاورزی منبعی اصلی برای به دست آوردن غذا است. کشاورزی، فرصت‌های شغلی برای بسیاری از مردم به وجود می‌آورد.
کلمات و ترکیبات مهم: (مصدر ریسبی) ترکیبی وصفی است؛ (مصدر) موصوف و (ریسبی) صفت است.

توجه: یکی از نشانه‌های صفت «ی» است و کلماتی چون «ریسبی، ایرانی، عربی و ...» صفت محسوب می‌شوند. / «فُرْصَ عَمَلٍ» ترکیبی اضافی است؛ «فُرْصَ» مضاف و «عَمَلٍ» مضاف‌الیه است.

عبارت: قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): حَيْرُ الْمَالِ، زَرْعٌ زَرَعُهُ صَاحِبُهُ.

ترجمه کلمه به کلمه: فرمود امام صادق (ع) بهترین مال کشاورزی‌ای است کاشت آن را صاحب آن
ترجمه روان: امام صادق (ع) فرمود: بهترین دارایی، زراعتی است که صاحبش آن را بکارد.

کلمات و ترکیبات مهم: «حیر» اسم تفضیل است و چون مضاف برای مضاف‌الیه (المال) واقع شده است در ترجمه آن از «ترین» استفاده می‌کنیم؛ «حیر المال: بهترین مال و ثروت». / «زَرَعٌ» و «زَرَعٌ» هر دو از یک ریشه و شبیه به هم‌اند؛ اقا «زَرَعٌ» مصدر و به معنای «کاشتن» و «زَرَعٌ» فعل ماضی به معنای «کاشت» است.



حَصَادُ الْبَطَاطِسِ
برداشت سیب زمینی



زِرَاعَةُ الشُّونْدَرِ
کاشت چغندر



زِرَاعَةُ الرُّزِّ
کاشت برنج



حَصَادُ الْقَمْحِ
برداشت گندم

تربیة المواشي (دامداری، پرورش چارپایان)

عبارت: تَرْبِيَةُ الْمَوَاشِي مَصْدَرٌ رَيْسِيٌّ لِمُنْتَجَاتِ الْأَلْبَانِ وَاللُّحُومِ وَالصُّوفِ.

ترجمه کلمه به کلمه: پرورش چارپایان منبعی اصلی است برای فرآورده‌های شیری و گوشت‌ها و پشم.
ترجمه روان: دامداری منبعی اصلی برای فرآورده‌های شیری و گوشت و پشم است.

کلمات و ترکیبات مهم: «مواشی، آلبان و لحوم» جمع مکسر و مفرد آن‌ها به ترتیب: «ماشیه، لبن و لحم» است. / «تربیه المواشی» و «مُنْتَجَاتِ الْأَلْبَانِ» ترکیب اضافی‌اند و در این ترکیب‌ها فقط مضاف‌الیه «ال» می‌گیرد.

عبارت: مِائَةُ الْأَلْفِ مِنْ سُكَّانِ الْقَرْيَةِ يَحْضُلُونَ عَلَى دَخْلِ كَبِيرٍ مِنْ تَرْبِيَةِ الْمَوَاشِي دَاخِلَ أَرْضِيهِمْ.

ترجمه کلمه به کلمه: صدها هزار از ساکنان روستا به دست می‌آورد درآمدی زیاد از دامداری درون زمین‌هایشان
ترجمه روان: صدها هزار نفر [از ساکنان روستا] درآمد زیادی از دامداری درون مزارعشان به دست می‌آورند.

کلمات و ترکیبات مهم: «آلاف، سگان، مواشی و أراضي» جمع مکسر و مفرد آن‌ها به ترتیب «آلف، ساکن، ماشیه و أرض» است. / ضمیر «هم» در «أراضيهم» به «سگان القرية» برمی‌گردد و به عبارتی دیگر به «سگان القرية» صاحب ضمیر گفته می‌شود.

عبارت: هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا

ترجمه کلمه به کلمه: او به وجود آورد شما را از زمین و طلب کرده است آبادی آن را از شما در آن
ترجمه روان: اوست که شما را از زمین پدید آورد و از شما خواست در آن آبادی کنید (آن را آباد کنید).

کلمات و ترکیبات مهم: «أَنْشَأَكُمْ» فعل ماضی بر وزن «أَفْعَلَنْ» و از ریشه «ن ش أ» و از باب «إِفْعَال» است. / «اسْتَعْمَرَكُمْ» فعل ماضی بر وزن «اسْتَفْعَلَنْ» و از ریشه «ع م ر» (ر) و از باب «اسْتَفْعَال» است. / ضمیر «ها» در «فِيهَا» به کلمه «أَرْضُ» برمی‌گردد.

عبارت:

قال

الإمام الصادق (ع):

نعم

المال

الشاة.

ترجمه کلمه به کلمه: فرمود

امام صادق (ع)

بهترین

مال

گوسفند است.

ترجمه روان: امام صادق (ع) فرمود: گوسفند، چه مال و ثروت خوبی است.

کلمات و ترکیبات مهم: (الإمام) فاعل برای فعل «قال» است. / (نعم) فعل مدح و به صورت «چه خوب ... است.» ترجمه می‌شود و با «نعم» به معنای «بله» تفاوت دارد.



تربیه الجمال

پرورش شتران



تربیه الماعز

پرورش بز



تربیه البقر

پرورش گاو



تربیه الغنم

پرورش گوسفند

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. (درست و نادرست را براساس متن درس مشخص کن.)

۱. قال الإمام الصادق (ع): نعم المال الشاة. ✓

ترجمه: امام صادق (ع) فرمود: گوسفند چه خوب مال و ثروتی است.

۲. الزَّراعة، أساس في ظهور الحضارات القديمة. ✓

ترجمه: کشاورزی پایه و اساسی در پدید آمدن تمدن‌های گذشته است.

۳. الزَّراعة، تخلق فرص عمل لقليل من الأشخاص. ✗

ترجمه: کشاورزی، فرصت‌های شغلی برای اندکی از مردم به وجود می‌آورد.

۴. تربية المواشي، مصدر رئيسي للمنتجات الصناعية. ✗

ترجمه: دامداری، منبعی اصلی برای محصولات صنعتی است.

۵. سكان المدن، يحضون على دخل كبير من تربية المواشي. ✗

ترجمه: ساکنان شهرها از دامداری به درآمد زیادی دست می‌یابند.

جواز (في سوق مشهد): گفت وگو - مکالمه (در بازار مشهد)

بائع الملابس

ترجمه: فروشنده لباس‌ها

بائع: عليك السلام، مرحباً بك.

ترجمه: بر شما سلام، خوش آمدی.

بائع: أربعمئة ألف تومان.

ترجمه: چهارصد هزار تومان.

بائع: عندنا يسعر نلایمئة و خمسين ألف تومان. تفضلي، أنظري.

ترجمه: سیصد و پنجاه هزار تومان [هم] داریم. بفرما، نگاه کن.

بائع: أبيض و أسود و أزرق و أحمر و أصفر و بنفسجي.

ترجمه: سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش.

بائع: تبدأ الأسعار من خمسمئة ألف إلى ستمئة ألف تومان.

ترجمه: قیمت‌ها از پانصد هزار شروع می‌شود تا ششصد هزار تومان.

بائع: سيدتي، يختلف السعر حسب النوعيات.

ترجمه: سرور من (خانم محترم)، قیمت براساس جنس‌ها فرق می‌کند.

...

الزائرة العراقية

ترجمه: خانم زائر عراقی

الزائرة: سلام عليكم.

ترجمه: سلام بر شما.

الزائرة: كم سعر هذا القميص الرجالي؟

ترجمه: قیمت این پیراهن مردانه چند است؟

الزائرة: أريد أرخص من هذا. هذه الأسعار غالية.

ترجمه: ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.

الزائرة: أي لون عندكم؟

ترجمه: چه رنگی دارید؟

الزائرة: بكم تومان هذه الفساتين؟

ترجمه: این لباس‌های زنانه چند است؟

الزائرة: الأسعار غالية!

ترجمه: قیمت‌ها گران است!

...

اسم تفضیل

اسم تفضیل: اسمی است که مفهوم برتری دارد و برون «أفعل» می‌آید.

اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» در زبان فارسی است، یعنی در ترجمه این اسم از «تر» و «ترین» استفاده می‌کنیم؛ مانند:

• کبیر (بزرگ) اسم تفضیل: أَكْبَرُ (بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین)

• جمیل (زیبا) اسم تفضیل: أَجْمَلُ (زیباتر، زیباترین)

به چند مثال در این زمینه توجه کنید:



• حميدة أصغر من سعيدة.
(حمیده از سعیده کوچک‌تر است.)



• حميد أكبر من سعيد.
(حمید از سعید بزرگ‌تر است.)



• حميدة أصغر طالب في الصف.
(حمیده کوچک‌ترین دانش‌آموز در کلاس است.)



• حميد أكبر طالب في المدرسة.
(حمید بزرگ‌ترین دانش‌آموز در مدرسه است.)

توجه

هرگاه اسم تفضیل همراه حرف جرّ «من» باشد به عبارتی دیگر پس از آن «من» بیاید، معنای «برتر» دارد و در ترجمه آن از «تر» استفاده می‌کنیم؛ مانند:

• هذا أكبر من ذلك. (این بزرگ‌تر از آن است.)

و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود یعنی به «مضاف‌الیه» اضافه شود، معنای «برترین» دارد و در ترجمه آن از «ترین» استفاده می‌کنیم؛ مانند:

• أفضل الأعمال الكسب من الخلال. (برترین کارها کسب درآمد از راه حلال است.)

مضاف مضاف‌الیه

• سورة البقرة أكبر سورة في القرآن. (سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است.)

مضاف مضاف‌الیه

گاهی وزن اسم تفضیل، به این شکل‌ها می‌آید:

صفت برترین	صفت برتر	اسم تفضیل	صفت ساده	
بلندترین	بلندتر	أَعْلَى	بلند	عالی
گران‌ترین	گران‌تر	أَعْلَى	گران	غالی
سخت‌ترین	سخت‌تر	أَشَدَّ	سخت	شَدید
کمترین	کمتر	أَقَلَّ	کم	قَلیل
دوست‌داشتنی‌ترین	دوست‌داشتنی‌تر	أَحَبَّ	دوست	حَبیب



به چند مثال در این زمینه توجه کنید:

• جَبَل دَمَاوند أعلى جبل في إيران. (کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.)



• سَعَى بِطَاقَةِ الطَّائِرَةِ أَغْلَى مِنْ سَعَى بِطَاقَةِ الحَافِلَةِ وَ القَطَارِ.

(قیمت بلیت هواپیما گران تر از قیمت بلیت اتوبوس و قطار است.)

• أَحَبُّ النَّاسِ، أَنْفَعُ النَّاسِ. (دوست داشتنی ترین مردم، سودمندترین مردم اند.)

غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أَفَاعِلُ» است؛ مانند:

• إِذَا مَلَكَ الأَرَاذِلُ، هَلَكَ الأَفَاعِلُ. (هرگاه پست ترها به فرمانروایی برسند؛ برترها هلاک شوند.) ← «أَرَاذِلُ» جمع «أَرَذَلُ» و «أَفَاعِلُ» جمع «أَفْضَلُ» است.)

• يَغْفُو الأَكَابِرُ عَنِ الأَصَاغِرِ (بزرگ ترها، کوچک ترها را می بخشایند.) ← «أَكَابِرُ» جمع «أَكْبَرُ» و «أَصَاغِرُ» جمع «أَصْغَرُ» است.)

نکته

1 کلمه «حَیْر» اگر به معنای «بهتر، بهترین» و کلمه «شَرٌّ» اگر به معنای «بدتر، بدترین» باشند اسم تفضیل محسوب می شوند که در این صورت

باید پس از آن ها حرف جرّ «مِنْ» یا کلمه ای به عنوان مضاف الیه بیاید؛ مانند:

• شَرٌّ مِنَ البِهائمِ. (بدتر از چارپایان.)

اسم حرف جرّ
تفضیل

و در غیر این صورت یعنی اگر به معنای «خوب، خوبی» یا «بد، بدی» باشند دیگر اسم تفضیل نیستند. مانند:

• حَيٌّ عَلَى حَيْرِ العَمَلِ. (بشتاب به سوی بهترین کار.)

اسم تفضیل (مضاف) مضاف الیه

• الخَيْرُ كَثِيرٌ وَ فاعِلُهُ قَلِيلٌ. (خوبی، زیاد است و انجام دهنده آن کم است.) ← (اسم تفضیل نیست.)

2 رنگ ها اگر چه بر وزن «أَفْعَلُ» می آیند اما اسم تفضیل نیستند چون قابلیت برتری و تفضیل ندارند؛ مانند:

• أبيض (سفید) • أزرَق (آبی) • أَصْفَر (زرد) • أَخْضَر (سبز) • أَسْوَد (سیاه) • أَحْمَر (قرمز)

إِخْتِبِرْ نَفْسَكَ (خودت را امتحان کن) تَرْجِمِ الأَيَةَ وَ الأحاديثَ، ثُمَّ صَغِّ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ. (ترجمه کن آیه و احادیث را سپس خطی زیر اسم تفضیل قرار بده.)

1. «... وَ جادِلُهُمْ بِأَتْيِ هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ...» التَّلحُّل: ۱۲۵

اسم تفضیل

... و با آنان به شیوه ای که بهتر است بحث کن... به راستی پروردگارت به کسی که از راهش گمراه شد آگاه تر است...

2. لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي المِيزَانِ مِنَ الخُلُقِ الحَسَنِ. رسول الله (ص)

اسم تفضیل

... در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر (ارزشمندتر) از رفتار نیکو نیست...

3. أَعْدَلُ النَّاسِ، مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ ما يَرْضَى لِنَفْسِهِ. رسول الله (ص)

اسم تفضیل

... عادل ترین مردم، کسی است که آنچه برای خودش می پسندد برای مردم [نیز] بپسندد...

4. أَعْلَمُ النَّاسِ، مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلى عِلْمِهِ. رسول الله (ص)

اسم تفضیل

... دانایان ترین مردم، کسی است که علم مردم را به علم خودش اضافه کند...

5. أَحَبُّ عِبَادِ اللهِ إِلى اللهِ، أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رسول الله (ص)

اسم تفضیل

... دوست داشتنی ترین بندگان خداوند در نزد خدا، سودمندترین آن ها برای بندگانش هستند...

6. أَفْضَلُ الأَعْمَالِ الكَسْبُ مِنَ الخِلالِ. رسول الله (ص)

اسم تفضیل

... برترین کارها، کسب [درآمد] از [راه] جلال است...

7. أَطْيَبُ الكَسْبِ، عَمَلُ الرَّجُلِ بِيدِهِ. رسول الله (ص)

اسم تفضیل

... پاک ترین کسب و درآمد برای انسان، آن است که با دسترنج خود آن را به دست آورد...

8. أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ، صَدَقَةُ اللِّسانِ. رسول الله (ص)

اسم تفضیل

... برترین صدقه، صدقه زبان است...

9. أَشَجَّعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هواهُ. رسول الله (ص)

اسم تفضیل

... شجاع ترین مردم، کسی است که بر هوای نفس خود غلبه کند...

10. لا سَوْءَ أَسْوَأَ مِنَ الكَذِبِ. امام علی (ع)

اسم تفضیل

... هیچ زشتی ای، زشت تر از دروغ نیست...

تمارین کتاب درسی
التَّمْرِينُ الأوَّلُ أَيُّ كَلِمَةٍ مِنَ الْكَلِمَاتِ الْجَدِيدَةِ لِلدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟ (كدام کلمه از کلمه‌های جدید درس با توضیحات زیر متناسب است؟)

۱. مَجْمُوعَةٌ مِنَ الْمَظَاهِرِ الْعِلْمِيَّةِ وَالْأَدَبِيَّةِ وَالْفَنِّيَّةِ، وَ الْإِجْتِمَاعِيَّةِ. ...حَضَارَةٌ: تمدن...
- مجموعه‌ای از پدیده‌های علمی و ادبی و فنی و اجتماعی.
۲. أَلَّةٌ يُعْرَفُ بِهَا مِقْدَارُ وَزْنِ الْأَشْيَاءِ وَالْبَضَائِعِ. ...مِيزَانٌ: ترازو...
- ابزاری که دانسته می‌شود با آن مقدار وزن اشیا و کالاها.
۳. حَيَوَانٌ مَعْرُوفٌ فِي الْقَرْيَةِ يَأْكُلُ الْعَلْفَ. ...مَاعِزٌ، شَاةٌ، عَنَمٌ، بَقَرَةٌ، جَمَلٌ: بَر، گوسفند، گوسفند، گاو، شتر...
- حیوانی معروف در روستا که می‌خورد علف.
۴. مُنْتَجَاتٌ وَ مَحَاصِيلُ مِنَ اللَّبَنِ. ...الْبَانُ (مُنْتَجَاتُ الْأَلْبَانِ): فرآورده‌های شیری...
- تولیدات و فرآورده‌هایی از شیر.
۵. تُصْنَعُ مِنْهُ الْمَلَابِيشُ. ...صُوفٌ: پشم...
- ساخته می‌شود از آن لباس‌ها.
۶. قِيَمَةُ الْبِضَاعَةِ. ...بِيعْرُ: قیمت...
- قیمت کالا.
۷. عَشْرُ مِائَاتٍ. ...أَلْفٌ: هزار...
- ده تا صدتا.

التَّمْرِينُ الثَّانِي اَكْتُبِ الْعَمَلِيَّاتِ الْجِسَابِيَّةَ التَّالِيَةَ كَالْمِثَالِ. (عملیات ریاضی زیر را مانند مثال بنویس.)

۱. عَشْرَةٌ زَائِدٌ أَرْبَعَةٌ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ عَشَرَ. ده به اضافه چهار مساوی است با چهارده.
۲. أَرْبَعُونَ نَاقِصٌ عَشْرَةٌ يُسَاوِي ثَلَاثِينَ. چهل منهای ده مساوی است با سی.
۳. مِئَةٌ تَقْسِيمٌ عَلَى اثْنَيْنِ يُسَاوِي خَمْسِينَ. صد تقسیم بر دو مساوی است با پنجاه.
۴. ثَمَانِيَةٌ فِي ثَلَاثَةِ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ. هشت ضرب در سه مساوی است با بیست و چهار.
۵. ثَلَاثُونَ زَائِدٌ سَبْعَةٌ عَشْرٌ يُسَاوِي سَبْعَةَ وَ أَرْبَعِينَ. سی به اضافه هفده مساوی است با چهل و هفت.
۶. سِتَّةٌ وَ سَبْعُونَ نَاقِصٌ أَحَدَ عَشَرَ يُسَاوِي خَمْسَةَ وَ سِتِّينَ. هفتاد و شش منهای یازده مساوی است با شصت و پنج.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَ الْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ. (فعل‌ها و مصدرهای زیر را ترجمه کن.)

الْمَصْدَرُ	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمُضَارِعُ	الْمَاضِي
إِحْسَانٌ: نیکی کردن	أَحْسِنُ: نیکی کن...	يُحْسِنُ: نیکی می‌کند	أَحْسَنَ: نیکی کرد...
إِقْتِرَابٌ: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبْ: نزدیک نشو...	لَا يَقْتَرِبُ: نزدیک نمی‌شود...	إِقْتَرَبَ: نزدیک شد
إِنْكَسَارٌ: شکسته شدن	لَا تَنْكَسِرْ: شکسته نشو	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد...	إِنْكَسَرَ: شکسته شد...
إِسْتِعْفَارٌ: آمرزش خواستن...	إِسْتَعْفِرْ: آمرزش بخواه	يَسْتَعْفِرُ: آمرزش می‌خواهد...	إِسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست
مُسَافَرَةٌ: سفر کردن	سَافِرْ: سفر کن...	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی‌کند	مَافَرَ: سفر نکرد...
تَعَلُّمٌ: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر...	يَتَعَلَّمُ: یاد می‌گیرد	تَعَلَّمَ: یاد گرفت...
تَبَادُلٌ: عوض کردن	لَا تَتَبَادَلْ: عوض نکن	يَتَبَادَلُ: عوض می‌کند...	تَبَادَلَ: عوض کرد...
تَعْلِيمٌ: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده...	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد...	عَلَّمَ: آموزش داد

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ (پژوهش علمی)



• استخرج خمسة أسماء تفضيل من دعاء الإفتتاح.
(پنج اسم تفضیل از دعای افتتاح استخراج کن.)

• ابحث عن آيات أو أحاديث أو نص حول أهمية زراعة الأشجار.
(دربارۀ آیاتی یا احادیثی یا متنی پیرامون اهمیت کاشتن درختان تحقیق کن.)



• «أقربائهم ما تحزبون أنتم تزرعونه أم نحن الزارعون»
(آیا دیده‌اید آنچه را می‌کارید؟ آیا شما آن را می‌کارید یا ما می‌کاریم؟)

پرسش‌های درس اول



الف تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ: (کلماتی که زیرشان خط است را ترجمه کن.)

- | | | | |
|----|---|----|--|
| ۱۱ | سكَّانُ الْقَرْيَةِ يَحْضُلُونَ عَلَى دُخْلِ كَبِيرٍ. | ۱۲ | مِنَاتُ الْأَلَاِفِ مِنْ سَكَّانِ الْقَرْيَةِ مَشْغُولُونَ بِتَرْبِيَةِ الْمَوَاشِي. |
| ۱۲ | تَرْبِيَةِ الْمَوَاشِي مَصْدَرٌ رَيْسِيٌّ لِمُنْتَجَاتِ الْأَلْبَانِ. | ۱۳ | «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» |
| ۱۳ | الزَّرَاعَةُ أَسَاسٌ فِي ظُهُورِ الْحَضَارَاتِ الْقَدِيمَةِ. | ۱۴ | نِعْمَ الْمَالُ الشَّاءُ. |
| ۱۴ | حَمِيدٌ أَحْسَنُ طُلَّابِ الْمَدْرَسَةِ أَخْلَاقًا. | ۱۵ | هُوَ يَسْتَعْمَلُ بِتَرْبِيَةِ الْمَاعِزِ وَ الْجِمَالِ. |
| ۱۵ | عَلَيْكُمْ بِالْعَنَمِ وَ الْحَزْتِ. | ۱۶ | كَمْ سِعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِي؟ |
| ۱۶ | الزَّرَاعَةُ مَصْدَرٌ رَيْسِيٌّ لِلْحُصُولِ عَلَى الْغِذَاءِ. | ۱۷ | يَخْتَلِفُ السُّعْرُ حَسَبَ التَّوَعِيَّاتِ. |
| ۱۷ | الزَّرَاعَةُ تَخْلُقُ فَرْصَ عَمَلٍ لِكَثِيرٍ مِنَ الْأَشْخَاصِ. | ۱۸ | «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» |
| ۱۸ | لِلزَّرَاعَةِ دَوْرٌ مُهِمٌّ فِي حَيَاةِ الْإِنْسَانِ. | ۱۹ | لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. |
| ۱۹ | هُوَ يُجِبُّ حِصَادَ الْقَمْحِ وَ الْبَطَاطِسِ. | ۲۰ | أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ. |
| ۲۰ | أَنَا رَأَيْتُ مَرْزَعَةَ الرُّزِّ وَ الشُّوْنَدَرِ. | ۲۱ | أَشَجَّحَ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ. |
| ۲۱ | تَرْبِيَةِ الْمَوَاشِي مَصْدَرٌ رَيْسِيٌّ لِمُنْتَجَاتِ الْأَلْبَانِ وَ اللَّحُومِ وَ الصُّوفِ. | ۲۲ | آلَةٌ يُعْرَفُ بِهَا مِقْدَارُ وَزْنِ الْأَشْيَاءِ وَ الْبَضَائِعِ. |

ب عَيِّنِ الْمُرَادِفَ وَ الْمُتَضَادَّ: (مترادف و متضاد را مشخص کن.)

- | | | | |
|----|--|--------|------|
| ۲۳ | حَزَتْ / حِزْزٌ / حِزْبٌ / حِزْبِيٌّ / غَالِيٌّ / زَرَعَ | الف) = | ب) ≠ |
| ۲۴ | نِعْمٌ / غَنَمٌ / أَصْغَرُ / شَاةٌ / بَقَرٌ / أَكْبَرُ | الف) = | ب) ≠ |
| ۲۵ | أَرَادَلُ / أَصَاغِرٌ / غِذَاءٌ / أَفَاضِلٌ / مَظَاهِرٌ / طَعَامٌ | الف) = | ب) ≠ |
| ۲۶ | سُوقٌ / سِعْرٌ / أَرْحَصُ / قِيَمَةٌ / أَعْلَى / مِيزَانٌ | الف) = | ب) ≠ |
| ۲۷ | أَفْضَلُ / أَرْدَلُ / مَنْتَجَاتٌ / مَوَاشِيٌّ / أَلْبَانٌ / مَحَاصِلٌ | الف) = | ب) ≠ |

ج
عَيِّن مُفْرَدًا أَوْ جَمْعَ الْكَلِمَاتِ: (مفرد يا جمع كلمات را مشخص كن.)

(خرداد ١٤٠٣)

٢٨ | أَحِبُّ لَحْمَ الشَّاةِ كَثِيرًا.

٢٩ | كم يسغر هذا القميص الرجالي؟ (الجمع)

٣٠ | مفرد «فساتين»:

٣١ | مفرد «أسماء»:

٣٢ | جمع «أفضل»:

٣٣ | مفرد «مواشي»:

٣٤ | مفرد «ألبان»:

٣٥ | مفرد «سكان»:

٣٦ | مفرد «آلاف»:

٣٧ | مفرد «فُرص»:

٣٨ | جمع «مَصْدَر»:

٣٩ | مفرد «جمال»:

١) جميل

٢) جمال

٣) جَمَل

٤٠ | مفرد «أراضي»:

١) رَضِي

٢) راضي

٣) أَرْض

٤١ | جمع «أكبر»:

١) كَبِير

٢) أَكْبَار

٣) أَكْبَر

٤٢ | مفرد «عباد»:

١) عِبَادَة

٢) عَبْد

٣) عَابِد

د
عَيِّن الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي الْمَعْنَى: (كلمة ناهما هنگ در معنا را مشخص كن.)

٤٣ | ١) حِصَاد

٢) زِرَاعَة

٣) حِصَارَة

٤) حَزْب

٤٤ | ١) شَاة

٢) مِثَات

٣) مَاعِز

٤) جِمَال

٤٥ | ١) دَوْر

٢) صَوْف

٣) لَحْم

٤) لَبْن

٤٦ | ١) طَائِرَة

٢) قَطَار

٣) بِيضَاعَة

٤) حَافِلَة

٤٧ | ١) قَمِيص

٢) مَلَابِيس

٣) فَسَاتِين

٤) مَوَاشِي

٤٨ | ١) عَمَل

٢) عَبْد

٣) كَسْب

٤) دَخَل

٤٩ | ١) سِغْر

٢) زَّرْع

٣) أَرْحَص

٤) غَالِيَة

٥٠ | ١) قَمَح

٢) أَرْض

٣) زَّر

٤) شَوْنَدَر

٥١ | ١) مَظْهَر

٢) مِيزَان

٣) بَضَائِع

٤) وَزَن

٥٢ | ١) عَمَل

٢) قَدَم

٣) يَد

٤) لِسَان

ه ترجم الآيات و العبارات التالية إلى الفارسية: (آيات و عبارات های زیر را به فارسی ترجمه کن.)

- ۵۳ | تربية المواشي تخلقُ فرصَ عملٍ للناسِ. (خرداد ۱۴۰۳) | ۶۲ | إذا ملكَ الأراذلُ هلكَ الأفاضلُ.
- ۵۴ | سِعْرُ بِطَاقَةِ الحَافِلَةِ أرْحَضَ مِن بِطَاقَةِ الطَّائِرَةِ. (خرداد ۱۴۰۳) | ۶۳ | أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ.
- ۵۵ | لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي المِيزَانِ مِنَ الحُلُقِ الحَسَنِ. (خرداد ۱۴۰۲) | ۶۴ | أَطْيَبُ الكَسْبِ عَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ.
- ۵۶ | أَفْضَلُ الأَعْمَالِ الكَسْبُ مِنَ الحَلَالِ. (خرداد ۱۴۰۲) | ۶۵ | أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةُ اللِّسَانِ.
- ۵۷ | «هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (دی ۱۴۰۱) | ۶۶ | أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.
- ۵۸ | أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. (دی ۱۴۰۱) | ۶۷ | لا سَوْءَ أَسْوَأَ مِنَ الكَذِبِ.
- ۵۹ | «وَ جَادِلُهُمْ بِأَنِّي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» | ۶۸ | أَحَبُّ النَّاسِ أَنْفَعُ النَّاسِ.
- ۶۰ | الزَّرَاعَةُ أَسَاسٌ فِي ظُهُورِ الحَضَارَاتِ القَدِيمَةِ. | ۶۹ | يَعْغُو الأَكَابِرَ عَنِ الأَصَاغِرِ.
- ۶۱ | خَيْرُ المَالِ، زَرْعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ.

و انتخب الترجمة الصحيحة: (ترجمه صحیح را انتخاب کن.)

- ۷۰ | أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ. (خرداد ۱۴۰۳) | ۷۰ | مردم شجاع کسانی هستند که بر هوای نفس غلبه می‌کنند. (۱) شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوای نفسش غلبه کند. (۲)
- ۷۱ | خَيْرُ المَالِ زَرْعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ. (دی ۱۴۰۱) | ۷۱ | بهترین دارایی زراعتی است که صاحبش آن را بکارد. (۱) دارایی خوب، زراعتی است که توسط صاحبش کاشته شود. (۲)
- ۷۲ | نِعْمَ المَالُ الشَّاءُ. | ۷۲ | نعم‌ترین ثروت، گوسفند است. (۱) گوسفند چه ثروت خوبی است. (۲)
- ۷۳ | «هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ» | ۷۳ | او شما را از زمین پدید آورد. (۱) حمید آکبر طالبی في المدرسة. | ۷۴ | حمید دانش‌آموزی بزرگ در مدرسه است. (۱) حمید بزرگ‌ترین دانش‌آموز در مدرسه است. (۲)
- ۷۵ | جَبَلٌ دِمَاوُنْدٌ أَعْلَى جَبَلٍ فِي إِيْرَانِ. | ۷۵ | کوه دماوند از بزرگ‌ترین کوه‌های ایران است. (۱) کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است. (۲)

ز كَمِّلِ الفِراغاتِ في التَّرْجُمَةِ الفَارْسِيَّةِ: (جاهای خالی را در ترجمه فارسی کامل کن.)

- ۷۶ | يُعْرَفُ وَزْنُ البَضَائِعِ بِالمِيزَانِ. (خرداد ۱۴۰۳) | ۷۶ | به وسیله وزن کالاها
- ۷۷ | إذا ملكَ الأراذلُ هلكَ الأفاضلُ. (دی ۱۴۰۱) | ۷۷ | هرگاه به فرمانروایی برسند، برترها
- ۷۸ | تربية المواشي مصدرٌ رئيسيٌّ لِمنتِجاتِ الألبانِ. | ۷۸ | منبعی اصلی برای است.
- ۷۹ | يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ النُّوعِيَّاتِ. | ۷۹ | بر اساس فرق می‌کند.
- ۸۰ | لا سَوْءَ أَسْوَأَ مِنَ الكَذِبِ. | ۸۰ | هیچ زشتی از نیست.
- ۸۱ | أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ. | ۸۱ | مردم کسی است که بر غلبه کند.



اسْحَامَةٌ

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

الزَّرَاعَةُ

۱ درآمد

۲ چارپایان

۳ تمدن‌ها

۴ بهترین - دانش‌آموزان

۵ کشاورزی

۶ منبع - برای به دست آوردن

۷ به وجود می‌آورد - فرصت‌ها

۸ کشاورزی - نقش

۹ برداشت - گندم - سیب‌زمینی

۱۰ برنج - چغندر

۱۱ پرورش چارپایان (دامداری) - فرآورده‌های شیری - گوشت‌ها - پشم

۱۲ صدها هزار

۱۳ به وجود آورد - طلب کرد آباد کردن را

۱۴ گوسفند

۱۵ بُز - شتران

۱۶ قیمت

۱۷ جنس‌ها

۱۸ مشاجره کن - بهتر - دان‌اتر - گمراه شد

۱۹ سنگین‌تر - ترازو

۲۰ عادل‌ترین - راضی شد (پسندد)

۲۱ شجاع‌ترین - غلبه کرد (غلبه کند)

۲۲ ابزار - دانسته می‌شود - کالاهای

۲۳ الف حَزْتُ = زَرَع (کشاورزی) ب رَحِیصٌ ≠ غَالِی (ارزان ≠ گران)

۲۴ الف عَنَمٌ = شَاة (گوسفند) ب أَصْغَرٌ ≠ أَكْبَرٌ (کوچک‌تر ≠ بزرگ‌تر)

۲۵ الف غِذَاءٌ = طَعَام (غذا)

ب أَرَادِلٌ ≠ أَفَاضِلٌ (افراد پست ≠ بزرگان)

۲۶ الف سَبَغٌ = قِیْمَةٌ (قیمت) ب أَرْحَصٌ ≠ أَعْلَى (ارزان‌تر ≠ گران‌تر)

۲۷ الف مُنْتَجَاتٌ = مَحَاصِلٌ (تولیدات)

ب أَفْضَلٌ ≠ أَوْذَلٌ (برتر ≠ پست‌تر)

۲۸ لُحُومٌ

۲۹ أَشْعَارٌ

۳۰ فُسْتَانٌ

۳۱ إِسْمٌ

۳۲ أَفَاضِلٌ

۳۳ مَاشِیَّةٌ

۳۴ لَبَنٌ

۳۵ سَاكِنٌ

۳۶ أَلْفٌ

۳۷ فُرْصَةٌ

۳۸ مَصَادِرٌ

۳۹ جَمَلٌ ۳

۴۰ أَرْضٌ ۳

۴۱ أَكْبَرٌ ۳

۴۲ عَبْدٌ ۲

۴۳ بررسی گزینه‌ها:

(۱) درو، برداشت ✗ (۲) کشاورزی ✗

(۳) تمدن ✓ (۴) کشاورزی ✗

۴۴ بررسی گزینه‌ها:

(۱) گوسفند ✗ (۲) صدها ✓

(۳) بُز ✗ (۴) شتران ✗

۴۵ بررسی گزینه‌ها:

(۱) نقش ✓ (۲) پشم ✗

(۳) گوشت ✗ (۴) شیر ✗

۴۶ بررسی گزینه‌ها:

(۱) هوایما ✗ (۲) قطار ✗

(۳) کالا ✓ (۴) اتوبوس ✗

۴۷ بررسی گزینه‌ها:

(۱) پیراهن ✗ (۲) لباس‌ها ✗

(۳) لباس‌های زنانه ✗ (۴) چارپایان ✓

۴۸ بررسی گزینه‌ها:

(۱) کار ✗ (۲) بنده ✓

(۳) کار ✗ (۴) درآمد ✗

۴۹ بررسی گزینه‌ها:

(۱) قیمت ✗ (۲) کشاورزی ✓

(۳) ارزان‌تر ✗ (۴) گران ✗

۵۰ بررسی گزینه‌ها:

(۱) گندم ✗ (۲) زمین ✓

(۳) برنج ✗ (۴) چغندر ✗

۵۱ بررسی گزینه‌ها:

(۱) نشانه ✓ (۲) ترازو ✗

(۳) کالاهای ✗ (۴) وزن ✗

۵۲ بررسی گزینه‌ها:

(۱) کار ✓ (۲) پا ✗

(۳) دست ✗ (۴) زبان ✗

۵۳ دامداری، فرصت‌های کار برای مردم به وجود می‌آورد.

۵۴ قیمت بلیت اتوبوس ارزان‌تر از بلیت هوایما است.

۵۵ هیچ چیز سنگین‌تر از خوش اخلاقی در میزان (ترازوی اعمال) نیست.

۵۶ برترین (بهترین) کارها کسب حلال است.

۵۷ او شما را از زمین آفرید و از شما خواست در آن آبادی کنید.

۵۸ داناترین مردم کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید.

۵۹ و با آنان به شیوه‌ای که بهتر است بحث کن؛ قطعاً پروردگارت به

کسی که از راهش گمراه شود آگاه‌تر است.

- ۶۰ کشاورزی پایه‌ای در پدید آمدن تمدن‌های گذشته است.
- ۶۱ بهترین مال، کِشتی است که صاحبش آن را بکارد.
- ۶۲ هرگاه فرومایگان به قدرت رسند، بزرگان نابود می‌شوند.
- ۶۳ محبوب‌ترین بندگان خدا نزد خدا سودمندترین آن‌ها برای بندگان‌ش است.
- ۶۴ پاک‌ترین درآمد، آن است که آدمی با دسترنج خود به دست آورد.
- ۶۵ برترین صدقه، صدقه‌ی زبان است.
- ۶۶ شجاع‌ترین مردم، کسی است که بر هوای نفس خود غلبه کند.
- ۶۷ هیچ زشتی‌ای، زشت‌تر از دروغ نیست.
- ۶۸ محبوب‌ترین مردم، سودمندترین مردم است.
- ۶۹ بزرگ‌ترها، کوچک‌ترها را می‌بخشند.
- ۷۰ ۲ «أَشْجَع» اسم تفضیل است و به صورت «شجاع‌ترین» ترجمه می‌شود. «عَلَبَ» فعل ماضی است و به صورت «غلبه کرد، غلبه کند» ترجمه می‌شود.
- ۷۱ ۱ «خَيْرٌ» اسم تفضیل است و به صورت «بهترین» ترجمه می‌شود. «زَرَعَ» فعل معلوم است و به صورت «بکارد» ترجمه می‌شود.
- ۷۲ ۲ «نِعْمٌ» فعل مدح است و به صورت «چه خوب... است» ترجمه می‌شود.
- ۷۳ ۱ «كَمْ» در «أَنْشَأَكُمْ» به معنای «شما» است.
- ۷۴ ۲ «أَكْبَرُ» اسم تفضیل است و به صورت «بزرگ‌ترین» ترجمه می‌شود.
- ۷۵ ۲ «أَعْلَى» اسم تفضیل است و «أَعْلَى جَبَلٍ» به صورت «بلندترین کوه» ترجمه می‌شود.
- ۷۶ ترازو - دانسته می‌شود
- ۷۷ فرومایگان - نابود می‌شوند
- ۷۸ دامداری - فرآورده‌های شیری
- ۷۹ قیمت - جنس‌ها
- ۸۰ زشت‌تر - دروغ
- ۸۱ شجاع‌ترین - هوای نفسش
- ۸۲ الف یاد می‌گیرند. ب یاد گرفته بود.
- ج یاد بگیرید.
- ۸۳ الف نیکی کردی. ب نیکی نمی‌کند.
- ج نیکی کن.
- ۸۴ الف نزدیک می‌شوند. ب نزدیک می‌شد.
- ج نزدیک نشو.
- ۸۵ الف شکسته نمی‌شود (نمی‌شکند).
- ب شکسته خواهند شد. ج شکسته نشوید.
- ۸۶ الف آموزش خواستم. ب آموزش می‌خواهند.
- ج آموزش بخواه.
- ۸۷ الف سفر می‌کنیم. ب سفر کرده بود.
- ج سفر نمی‌کنی.
- ۸۸ الف عوض می‌کنید. ب عوض نکن.
- ج عوض کن.
- ۸۹ الف آموزش دادم. ب آموزش خواهند داد.
- ج آموزش بده.
- ۹۰ صاحب: اسم فاعل
- ۹۱ معروف: اسم مفعول
- ۹۲ أَفْضَلُ: اسم تفضیل
- ۹۳ أَضْعَرُ: اسم تفضیل / طَالِيَةٌ: اسم فاعل
- ۹۴ سُكَّانٌ (جمع ساکن): اسم فاعل / مُنْتَجَاتٌ (جمع مُنتَج): اسم مفعول / مَحَاصِلٌ (جمع مَحْصُول): اسم مفعول
- ۹۵ أَنْشَأَ: ماضی باب افعال بر وزن «أَفْعَلَ» / اِسْتَعْمَرَ: ماضی باب استفعال بر وزن «اِسْتَفْعَلَ»
- ۹۶ أَرِيدُ: مضارع باب افعال بر وزن «يُفْعَلُ»
- ۹۷ «مَلَكٌ» و «هَلَكٌ» هر دو فعل ماضی
- ۹۸ جادل: فعل امر از باب مُفَاعَلَةٌ بر وزن «فَاعِلٌ»
- ۹۹ يُعْرِفُ: مضارع مجهول
- ۱۰۰ لا تَتَبَادَلُ: فعل نهی
- ۱۰۱ لا تُسَافِرُ: مضارع منفی
- ۱۰۲ ۳ «أَحْسَنُ» اسم تفضیل است. در گزینه‌های دیگر اسم رنگ بر وزن «أَفْعَلٌ» آمده است که اسم تفضیل محسوب نمی‌شود.
- ۱۰۳ ۱ «أَحْمَرٌ» به معنای «قرمز» اسم رنگ است و اسم تفضیل محسوب نمی‌شود. در گزینه‌های دیگر اسم تفضیل آمده است.
- ۱۰۴ ۱ «أَحْمَرٌ» اسم رنگ است و اسم تفضیل محسوب نمی‌شود. در گزینه‌های دیگر اسم تفضیل آمده است.
- ۱۰۵ ۴ «أَزْرَقٌ» به معنای «آبی» اسم رنگ است و اسم تفضیل محسوب نمی‌شود. در گزینه‌های دیگر اسم تفضیل آمده است.
- ۱۰۶ ۴ «أَنْفَعٌ» اسم تفضیل است. در گزینه‌های دیگر اسم رنگ بر وزن «أَفْعَلٌ» آمده است که تفضیل محسوب نمی‌شود.
- ۱۰۷ ۴ «أَضْفَرٌ» به معنای «زرد» اسم رنگ است و اسم تفضیل محسوب نمی‌شود. در گزینه‌های دیگر اسم تفضیل آمده است.
- ۱۰۸ قیمت بلیت هواپیما از قیمت بلیت قطار ارزان‌تر است. ✘
- ۱۰۹ کوه دماوند بلندترین کوه در جهان است. ✘
- ۱۱۰ صدقه ابزاری است که با آن مقدار وزن اشیاء دانسته می‌شود. ✘
- ۱۱۱ قیمت بلیت هواپیما از قیمت بلیت اتوبوس گران‌تر است. ✓
- ۱۱۲ قیمت بلیت اتوبوس از قیمت بلیت هواپیما ارزان‌تر است. ✓
- ترجمه متن:** «کشاورزی، پایه‌ای در پدید آمدن تمدن‌های قدیم و منبعی اصلی برای دست یافتن به غذاست و آن فرصت‌های شغلی را برای بسیاری از افراد به وجود می‌آورد.»
- ۱۱۳ پایه پدید آمدن تمدن‌های گذشته چیست؟ الرِّزَاعَةُ (کشاورزی)
- ۱۱۴ نتیجه کشاورزی چیست؟ مصدر رِئِيسِيٍّ للحصول على الغِذاء (منبعی اصلی برای دست یافتن به غذاست).
- ۱۱۵ الحضارات: جمع مؤنث و مفرد آن «الحضارة»
- ۱۱۶ پرورش چارپایان (المواشي) منبعی اصلی برای فرآورده‌های شیری است.
- ۱۱۷ ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران (غالبه) است.
- ۱۱۸ می‌بخشند بزرگ‌ترها (الأكابر) کوچک‌ترها را.